

# نظم نئولیبرال شروع به فروپاشی می‌کند

## آکس کالینیکوس

مترجمان: فرید صابری و سینا شیبانی

مقدمه مترجم

متن کنونی را کالینیکوس در مارس سال 2017 نوشته است و در شماره‌ی 154 فصلنامه «سوسیالیسم بین‌المللی» به چاپ رسیده است. کالینیکوس نظریه‌پرداز و متفکر برجسته‌ی چپ بریتانیایی است که به ویژه با بهره‌گیری خلاقانه‌اش از فلسفه علم ایمره لاکاتوش و هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی روی باسکار توانسته است بازتفسیری علمی، منسجم و نوآورانه از مارکسیسم در میان همه خوانش‌های فلسفی پست-مارکسیستی، ارائه دهد. در این مقاله او کوشیده است با تحلیل انضمامی وضعیت سیاسی و اقتصادی کنونی جهان نشانه‌ها و مکانیزم فروپاشی نظم نئولیبرال را نمایش دهد. و در این اثنا بصیرت‌های تئوریک کلیدی درباره «دولت کاپیتالیستی» و «فرایند انباشت سرمایه» به دست می‌دهد و در نتیجه استراتژی و تاکتیک راستین برای مواجهه با چنین وضعیت بحرانی را ترسیم کند. کالینیکوس که از همان آغاز مخالف با تصویرپردازی قالبی و تهی‌مایه مرسوم از نئولیبرالیسم بود، اکنون با تیزبینی نشانه‌های فروپاشی این نظم را واکاوی می‌کند. در ترجمه این متن کوشیده‌ایم تا آنجا که مقدور است اسامی خاص و برخی اصطلاحات تخصصی را در پانوشته توضیح دهیم. تمام مطالب آمده داخل گروه‌ها افزوده مترجمان است.

\*\*\*\*\*

در این میان که کاپیتالیسم جهانی گرفتار عدم قطعیت‌هاست، برخی چیزها روشن است. اولین چیز شیوه مطلقاً متکبرانه اعمال قدرت توسط طبقات حاکم غربی است. یک خصلت عصر نئولیبرال امتناع از پذیرش مشروعیت

تفاوت‌های کوچک در سیاست و تعارض منافع، حتی در میان خود طبقات حاکم است. نافرمانان یا به زور به درون خطمشی [مشروع] بازگردانده شده‌اند - سرنوشت یونان تحت حکومت نگون‌بخت سریزا - یا طرد شده‌اند مثل روسیه و لادیمیر پوتین.

مثال روسیه اهمیت بیشتری دارد. پوتین قدرت روسیه را در دو منطقه که مسکو در آنجا منافع بلندمدت دارد، اکراین و سوریه، به کار بسته است، یعنی مناطقی که ایالات متحده یا نفوذ موثری نداشته (اوکراین) یا مشغول بازی محتاطانه‌ای بوده است (سوریه). این ایده که برخوردهای حاصل‌شده نشان‌دهنده فزاینده‌ی آغازین یک «جنگ سرد» تازه است، مضحک است، هم بخاطر پیکربندی عمیقاً متفاوت قدرت نسبت به پیکربندی دوران پس از جنگ جهانی دوم و هم بخاطر شکاف عظیمی که اکنون میان ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی آمریکا و روسیه وجود دارد. (1)

تورم مسئله تهدید روسیه در رسانه‌ها و بحث‌های سیاسی نشانه‌ای از بی‌میلی جبهه امپریالیستی یورو-آتلانتیک به تحمل حتی کوچکترین نافرمانی‌ها از برنامه‌هایش است. بنابراین خشم و نارضایتی از ارتباط‌های روسی دونالد ترامپ و مشاوران‌اش در میان ارکان این جبهه در هردوسوی اقیانوس اطلس نسبتاً واقعی بود - اگر چه البته، این ایده نیز که شکست هیلاری کلینتون بخاطر کار اجیرشدگان KGB بود نشان‌دهنده بهانه‌ای نجات‌بخش آبروی او و حزب دموکرات است.

واشنگتن علیه جهانی‌سازی؟

دوم اینکه چه خوششان بیاید یا نه، جبهه همه آنها در حال فروپاشی است. تلاش برای توضیح پیروزی ترامپ به عنوان نتیجه‌ی فتنه‌ی روس‌ها به آنچه طارق علی «میان‌روان رادیکال» نامیده است اجازه می‌دهد که بگویند حال سرمایه‌داری نئولیبرال کاملاً خوب است - یا دست کم خوب می‌بود اگر آن پرتقال مبتذل [ترامپ] کاخ سفید را برای خود غصب نمی‌کرد. (2) چنان‌که مگان ترودل

در یک مقاله دیگر در همین شماره نشان داده است، این یک خودفریبی صرف است. آنچه دارد اتفاق می افتد این است که طبقات حاکم غربی در حال حاضر از شروع فرایند «بازپرداخت دیون» سیاسی 40 سال نئولیبرالیسم و نزدیک به 10 سال بحران اقتصادی رنج می‌برند. جای تاسف دارد که تاکنون بزرگترین ذینفع این مسئله، ماجراجویان و ریاکاران دستراستی بوده‌اند. به هرحال این ماجرا نباید به عنوان تصادفی تاسف‌آور تخطئه شود بلکه باید همچون دردنشانی دیده شود حاکی بر اینکه سیستم چقدر دارد وابسته به تصادف می‌شود. (3)

نخبگان اروپایی که نفس راحتی بخاطر شکست اسلام‌هراسی حزب<sup>1</sup> PVV به رهبری گریت وایلدنر کشیده‌اند امیدوارند که بتوانند در انتخابات هلند که در اواسط ماه مارس برگزار می‌شود به موفقیت دست یابند به این امید که این امر نشان دهد که «موج پوپولیسم» می‌تواند عقب بنشیند. اما هر اتفاقی هم در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در اواخر ماه آوریل/اوایل ماه می یا در انتخابات فدرال آلمان بیافتد، باز هم ظهور ترامپ یک رخداد عمیقاً بی‌ثبات‌کننده است. پری اندرسن به نحوی تحقیرآمیز [جهت‌گیری‌های] دولت جدید [ترامپ] را چنین خلاصه می‌کند:

«ترامپ، پس از آن‌که به عنوان رئیس جمهور بدون هیچ پیوند پیشینی با حزب جمهوری‌خواه یا هیچ شکل از تجربه سیاسی انتخاب شد، تقریباً ناگزیر بود دولتی را سرکار بیاورد که برخلاف بیشتر چیزهایی که در کمپین‌های تبلیغاتی گفته بود عمل می‌کرد. دولتی که از بانکداران و تاجران، ژنرال‌ها و عده‌ای سیاستمداران دست‌راستی کمک می‌گرفت تا کابینه‌ای کاریکاتورگونه را شکل دهد.» (4)

درست است که ترامپ کابینه خود را ژنرال‌ها و تاجران پر کرده است - با وجود اینکه در جاهایی مقابل وال

---

<sup>1</sup>حزب دست راستی و ناسیونالیست هلندی

استریت قرار گرفته اما به ویژه با بانکداران سابق گلدمن ساکس مهربان بوده است. می‌شود دو عنصر را در ترکیب ایدئولوژیک دولت ترامپ مشخص کرد - ریگانیسم و راستگرایی پوپولیستی و نژادپرست‌گرایانه. ریگانیسم در این بستر به معنای مقرارت‌زدایی، کاهش مالیات‌ها و بودجه‌های نظامی بیشتر است. تمام این کارها به مذاق بخش‌های مختلف حزب جمهوری‌خواه و بازارهای مالی خوش می‌آید. در این افق است که ترامپ به بیزنس ثروتی خواهد بخشید که سهام را به سطوح رکورد زنی می‌رساند.

راستگرایی نژادپرستانه و پوپولیستی یک مسئله دیگر است. مهم‌ترین نماینده این جناح در کاخ سفید استفان بنون است (رئیس سابق وبسایت راست‌افراطی Breitbart News و اکنون استراتژیست اصلی ترامپ). بعد از آنکه او به عنوان عضو کمیته مهم شورای امنیت منصوب شد قدرت سیاسی‌اش تقویت شد در حالی که رئیس ستاد کارکنان و متصدی سازمان اطلاعات ملی برای این مقام در نظر گرفته نشدند. پس از مراسم تحلیف در تاریخ 20 ژانویه، جایگاه بنون به طرز گسترده‌ای به کمک دستورات اجرایی اعتبار بیشتری یافت که مهم‌ترین آن ممنوعیت ورود شهروندان هفت کشور با اکثریت‌های مسلمان است.

بنون در سخنرانی جالب توجهی که در واتیکان تمام جهان<sup>2</sup> در سال 2014 ایراد شد، اعلام کرد که: «بنیادهای روحی و اخلاقی اساسی مسیحیت» با دو گرایش کاپیتالیسم (یعنی شکل روسی و چینی کاپیتالیسم با پشتیبانی دولت) فرسایش یافته است و کاپیتالیسم «لیبرترین» [و بازارآزادی] نیز که -همانگونه که مارکس گفته است «واقعاً به نظر می‌رسد که انسان‌ها را بدل به کالا می‌کند و واقعاً آنها را شی‌زده می‌کند و تقریباً از آنها بهره می‌جوید»- همانطور که سکولاریسم این بنیادها را به خطر انداخته است، آن هم درست در زمانی که «ما

---

<sup>2</sup>کنایه طنزآمیز کالینکوس که با تداعی امپراطوری مقدس روم منظورش پایتخت امپراطوری آمریکایی است که ظاهراً حامی مسیحیت شده است

اکنون در آستانه یک جنگ جهانی با فاشیسم اسلامی هستیم». (6)

بنون قویاً شبیه به نژادگرایان و پوپولیست‌های راست اروپا است. سخنرانی واتیکان او حاوی چند ارجاع تاییدآمیز به حزب UKIP<sup>3</sup> بود. اما سیاست‌های او بیشتر شبیه به سیاست‌های ماری لوپن از جبهه ملی فرانسه است - اسلام‌هراسی به - علاوه میهن‌پرستی ضدجهانی‌سازی. بنون در یک حضور عمومی نادر از زمان مراسم تحلیف ترامپ به بعد، «ناسیونالیسم اقتصادی» را به عنوان یکی از سه پایه سیاست‌های دولت نام برد و «رسانه‌های سودجو و جهانی‌گرا» را که «آشکارا در تضاد با دستورکار ناسیونالیست‌هایی همچون دونالد ترامپ هستند» محکوم کرد. (7) و روشن است که ترامپ در این باره کاملاً با او موافق است. رئیس‌جمهور جدید که در سخنرانی‌اش در فلوریدا اعلام کرد:

«مردم می‌خواهند کنترل کشورشان را پس بگیرند. می‌خواهند کنترل زندگی خودشان و خانواده‌شان را پس بگیرند. (تشویق حضار) دولت-ملت همچنان بهترین مدل برای سعادت انسانی است و ملت آمریکا همچنان بزرگترین سمبول آزادی، رهایی و عدالت بر روی زمین خدا باقی خواهد ماند. (تشویق حضار) زدودن مرزهای ملی به مردم امنیت و رفاه بیشتری نمی‌دهد. این کار بنیادهای دموکراسی را به خطر می‌اندازد و خوشبختی را از بین می‌برد. ما داریم این امور را از دست می‌دهیم. آن به اصطلاح نخبگان جهانی بسیار خوب به نفع خودشان کار کرده‌اند، اما خانواده‌های شاغل را با دستمزدهای اندک به حال خود رها کرده‌اند... هجده سال پیش بسیاری از شما که اکنون در اینجا حضور دارید پول بیشتری از داشتن یک شغل در می‌آوردید نسبت به پولی که الان دارید با دو یا سه شغل در می‌آورید. (تشویق حضار)

به جای صلح، ما جنگ‌هایی دیده‌ایم که هیچ وقت تمام نمی‌شوند و تعارضاتی که به نظر نمی‌رسد هیچ‌گاه رفع

---

<sup>3</sup> حزب مستقل بریتانیا که یک حزب پوپولیست دست راستی است

شوند. ما نمی‌جنگیم که پیروز شویم. ما [فقط] در جنگ‌های به لحاظ سیاسی درست می‌جنگیم. ما دیگر پیروز نمی‌شویم. ما در تجارت پیروز نمی‌شویم. ما در هیچ کدام از حوزه‌های توانایی‌هایمان پیروز نمی‌شویم. قرار است ما دوباره شروع به پیروز شدن کنیم، به من اعتماد کنید (تشویق حضار). (8)

مورخانی همچون، چارلی لدرمن و برندان سیمز، هشدار داده‌اند:

«نباید فکر کنیم که این امر فقط مسئله‌ای مربوط به لفظ‌پردازی [ترامپ] است. اول بخاطر اینکه ترامپ این حرف‌ها را برای بیشتر از 30 سال در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش گفته است. او صرفاً یک فرصت‌طلب نیست. ثانیاً بخاطر آنکه ترامپ از ادغام دو سنت سیاسی آمریکایی که برای مدتی طولانی نهفته بودند اما اکنون آشکار شده‌اند، برخاسته است: یکی از این سنت‌ها توسل بی‌پرده اندرو جکسون (رئیس‌جمهور آمریکا) به «انسان نوعی» در اوایل قرن نوزدهم و دیگری انزواگرایی حمایت‌گرایی محافظه‌کارانه بود که منجر به قوانین تعرفه اسموت-هاولی<sup>4</sup> و چارلز لیندبرگ<sup>5</sup> در دهه 1930 شد. ترامپ، برخلاف تک تک رؤیس‌جمهورهای آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد چه جمهوری خواه و چه دموکرات (از جمله جورج دبلیو بوش)، نظم لیبرال بین‌المللی را رد می‌کند.

بی‌شک، اقتصاد در هسته مرکزی شورش ترامپ علیه این نظم قرار دارد. احیای اقتصاد آمریکا برای دوباره عظمت دادن به آمریکا ضروری است. و برای این پروژه حیاتی است که در شیوه‌های تجارت بازبینی کند. ترامپ قانع شده است که آمریکا دارد از گرفتن معاملات خام،

---

<sup>4</sup> نام‌های یک سناتور و نماینده کنگر که در تصویب قوانین تعرفه‌های سخت حمایت‌گرا در دهه 1930 نقش اساسی داشته‌اند و اکنون این قانون به نام آنها شناخته شده است.

<sup>5</sup> خلبان آمریکایی که برای نخستین بار در دهه 1930 عرض اقیانوس اطلس را با هواپیما پیمود و در پاریس فرود آمد.

یکجانبه یا زیان‌آور نه تنها از سمت دشمنان‌اش بلکه حتی دوستان‌اش، آسیب می‌بیند». (9)

اکنون، این مسئله شورش ترامپ واقعاً مسئله‌ای بخرنج است چرا که نظم لیبرال بین‌المللی از دهه 1940 به خاطر خدمت به منافع کاپیتالیسم آمریکایی توسط ایلات متحده ساخته و حفظ شد. (10) اما همان طور که لیدمن و سیمز نشان می‌دهند ترامپ از دهه 1980 به طرز مداومی حرفش این بوده است که این نظم علیه منافع ملی آمریکا است، مخصوصاً به متحدانی چون آلمان، ژاپن و عربستان سعودی سود می‌رساند تا به طرز غیرمنصفانه‌ای از بازارها و بازوهای نظامی آمریکا استفاده کنند. یکی پایه‌های دولت او هدف قرار دادن سیستم تجاری چند جانبه است. برای همین بنون، بیرون رفتن سریع ترامپ از معاهده ترانس پاسفیک (معاهده‌ای با یازده دولت آسیایی-پیرامون اقیانوس آرام)، این‌گونه توصیف می‌کند:

«یکی از مهم‌ترین جنبش‌ها در تاریخ مدرن آمریکا... که ما را از معاهده‌ای بیرون کشید و اجازه داد حاکمیت‌مان به خودمان، یعنی مردم، بازگردد. رسانه‌های جریان اصلی این را نمی‌فهمند، اما ما پیشاپیش مشغول رایزنی با کنگره هستیم. بعضی افراد شروع به فکر کردن به تعداد زیاد روابط عالی، نوآورانه و دو جانبه کرده‌اند - تجارت دو جانبه همراه با اشخاصی که که دوباره آمریکا را در مقام یک ملت تاجر منصف قرار می‌دهند و شروع به ایجاد شغل‌های جدید می‌کنند. ارزش افزوده‌های بالا، شغل‌های تولیدی، به ایلات متحده‌ی آمریکا باز می‌گردد». (11)

ترامپ در سخنرانی «اولویت با آمریکاست» بی‌پروایانه افتتاحیه‌اش وعده داد که: «محافظت منجر به رونق و قدرت بزرگی خواهد شد». (12) استیون موشن، وزیر خزانه‌داری آمریکا، بر همین اساس در دیدار وزرای دارایی G20 را در شهر بادن-بادن آلمان در میانه ماه مارس آنها را از اینکه تعهدی مبنی بر اینکه «با همه اشکال

محافظت‌گرایی [از اقتصاد داخلی] مخالفت کنند»  
بپذیرند، منع کرد. (13) این کار شبیه آن است که پاپ  
اصل مقدس بکارت مادر مسیح را زیر سوال ببرد. این  
چرخش ایالات متحده را بالقوه در تعارض با غول‌های  
تولیدی و صادراتی قرار داده است - نه تنها چین که  
ترامپ در کمپین‌های انتخاباتی‌اش بارها به آن حمله  
کرده بود بلکه همچنین آلمان که مازاد حساب جاری‌اش<sup>6</sup>  
(8.5 درصد درآمد ملی در سال 2015) اخیراً بزرگترین  
مقدار در جهان است.

بنابراین پیتر ناوارو، رئیس شورای ملی تجارت تازه  
تاسیس ترامپ، در مصاحبه‌ای با فایننشال تایمز که  
دربارهٔ افق دیگر معاهده‌های تجاری بزرگ منطقه‌ای و  
معاهدهٔ ترانس‌اتلانتیک تجارت و سرمایه‌گذاری (TTIP) بین  
آمریکا و اتحادیهٔ اروپا بود، به آلمان حمله می‌کند «  
که به استثمرات دیگر کشورهای اتحادیه اروپا و آمریکا  
ادامه می‌دهد با "مارک‌های آلمانی ضمنی" اش، که به شدت  
بی‌ارزش هستند. عدم توازن ساختاری تجارت آلمان در  
نسبت با بقیهٔ اتحادیهٔ اروپا و ایالات متحده به  
ناهمگونی (تکثر) اقتصادی بیشتری در اتحادیه اروپا و  
در شبکهٔ ERGO<sup>7</sup>، دامن می‌زند این یک قرار داد چند  
جانبه است در هیئتی دوجانبه».

ادامهٔ مصاحبهٔ فایننشال تایمز چنین است:

« آقای ناوارو گفتند که یکی از اولویتهای تجاری دولت  
گره‌گشایی و باز ملی‌سازی زنجیره‌های عرضهٔ بین‌المللی  
است که بسیاری از شرکتهای چندملیتی آمریکا بر آن  
متکی است، هدف از این کار تامین داخلی یکی از ستون‌های  
اقتصاد مدرن جهانی است. وی گفت: «اقتصاد آمریکایی  
فاقد سود طولانی مدت است و در حال حاضر فقط داریم  
جعبه‌های بزرگ [توخالی] کارخانه‌ها را پا بر جا نگه  
داریم، یعنی در وضعیتی که ما اکنون در حال جمع‌کردن  
محصولات آمریکایی هستیم که شامل عناصر خارجی هستند.

---

<sup>6</sup> معیاری که نشان‌دهنده میزان بالا بودن مقدار صادرات نسبت به واردات در یک کشور است  
<sup>7</sup> شبکه‌ی بین‌المللی در اتحادیه اروپا که علیه ضدانحصارگرایی می‌جنگد.



ما نیاز داریم که تمام آن عناصر را در یک زنجیره‌ی عرضه داخلی قدرتمند تولید کنیم که باعث رشد مشاغل و دستمزدها می‌شود» (14)

باز هم این مسئله‌ای بسیار با اهمیت است. بر اساس کنفرانس سازمان ملل با موضوع تجارت و توسعه، تقریباً 80 درصد تجارت جهانی (بر حسب صادرات ناخالص) در پیوند با شبکه‌های بین‌المللی تولید شرکت‌ها فراملیتی (TNC) هستند، حال این امر چه از رهگذر تجارت درون شرکتی [بین شرکت مادر و شعبات خارجی دیگر] اتفاق بیافتند یعنی از طریق شکل‌های غیربرابر تولید بین‌المللی که از جمله شامل تولیدی‌های قراردادی<sup>8</sup> مجوز و حق رای دادن اتفاق بیافتد چه از طریق معاملاتی با طرفین مستقل که دستکم یک شرکت TNC را در بر می‌گیرد. (15) زنجیره عرضه جهانی واقعاً یکی از ستون‌های اقتصاد مدرن جهانی است. شرکت‌های ایالات متحده شبکه‌های تولیدی را توسعه داده‌اند که نفوذشان تا فراسوی مرزها به مکزیک (کشوری که یکی دیگر از اهداف ترامپ است) و فرای اقیانوس آرام، به چین هم توسعه پیدا می‌کند. بازسازمان‌دهی کاپیتالیسم آلمانی در دهه 2000 نه تنها دربرگیرنده کاهش دستمزدها بلکه همچنین شامل انتشار جغرافیایی امکانات تولیدی نیز بود تا از حوضچه‌های نیروی کار ارزان اما ماهر اروپای مرکزی و شرقی بهره بجوید. و شرکت‌های TNC بریتانیایی‌الاصل متکی بر زنجیره عرضه در فراسوی کانال هستند.

یکی از ابزارهای بازملی‌سازی زنجیره عرضه که توسط دولت ترامپ و جمهوری‌خواهان کنگره ارائه شده است وضع مالیات بر واردات است در حالی که صادرکنندگان ایالات متحده از این مالیات‌ها معاف خواهند بود. کمیسیون اروپایی به این بحث‌ها با تهدید به پیگرد قانونی کردن آمریکا در سازمان تجارت جهانی واکنش نشان داده است اگر قرار باشد مالیات‌های مرزی بیشتری اعمال شود.

---

<sup>8</sup>شرکتی که با شرکت دیگری قرار داد می‌بندد که برخی از قطعات مورد نیازش را تامین کند

وزیر اقتصاد آلمان، بریگته تسپریس از این تهدید پشتیبانی کرده است و اعلام کرده است: «من به دادگاه‌ها اطمینان می‌کنم». گفته‌ای که چکیده ذهنیت حقوقی نخبگان سیاسی آلمان است. (16) اگر ایالات متحده دچار چنین مشکلی شود، ممکن است سالی 358 بلیون دلار از تلافی تجاری آسیب ببیند. حتی با معیارهای آشکارا دست‌پایین هوش‌مندی سیاسی که اتحادیه اروپا از خود نشان داده است، این ایده [تهدید کردن آمریکا] یک ایده احمقانه است. چرا که هیچ‌یک از رئیس‌جمهورهای آمریکا نه حتی کسانی به وفاداری باراک اوباما به بین‌الملل‌گرایی لیبرال، نمی‌توانند چنین جریانی را تحمل کنند. پیروزی بروکسل و برلین زمینه‌ای خواهد بود که به احتمال زیاد آمریکا را به خارج شدن از WTO [سازمان تجارت جهانی] برمی‌انگیزاند و در نتیجه به فروپاشی حتمی نظم تجاری چندجانبه می‌انجامد.

مالیات مرزی این خطر را دربردارد که آمریکا را نه تنها با اتحادیه اروپا بلکه با چین هم در تعارض قرار دهد. اما در حالی که اروپایی‌ها از نظر ژئوپولیتیک تابع واشنگتن باقی مانده‌اند (و در واقع ترسیده‌اند که ممکن است ترامپ شکایت‌های شدیدش از ناتو به عنوان وسیله‌ای برای بهره‌جویی رایگان اروپای قاره‌ای از قدرت نظامی ایالات متحده را عملی کند) چین تنها رقیب جدی هژمونی آمریکا است. ریکس تیلرسون، که مدیر عامل سابق اکسان موبیل، وزیر امور خارجه کنونی دولت ترامپ است [2017-18] فرصت سخنانی رای‌اعتمادش از سنا را در ماه ژانویه خرج حمله به سیاست‌های پکن برای توسعه و مقرسازی جزیره‌های محل مناقشه در دریای جنوبی چین کرد. «به این روال ما ناگزیر خواهیم شد که برای چین پیامی آشکار بفرستیم که اولاً جزیره‌سازی را متوقف کند و ثانیاً ما اجازه دسترسی شما به آن جزایر را نخواهیم داد». (18)

شاید ساده دلی تیلرسون منظور را ناقص ادا کرده است: تلاش برای ممانعت از دسترسی چین به آن جزیره‌ها می‌تواند کاملاً به معنای جنگ میان دو اقتصاد برتر

جهان باشد. در این میان پکن نقش خودش را با خونسردی اما سرسختی بازی کرده است - با اجتناب از کج‌خلقی‌ها سیاستمداران اروپایی و جلب نظر بیزنس حلقه‌ی نزدیک به ترامپ، مثلاً با پذیرش غیرمنتظره‌ی کاربردهای دیرپای اش برای علامت‌های تجاری چینی. اما چین تلاش می‌کند که ترامپ را به عقب براند تا به سطح تهدیدهای اش در دوره‌ی پیش‌از آغازکارش مبنی بر خلاص شدن از سیاست «چین متحد» اکتفا کند و چین مجاز باشد که به تقویت جزایرش ادامه دهد. کارکرد معاهده‌ی ترانس پاسیفیک برای او بامنا منزوی کردن و در اختیار داشتن چین بود، پس نقض این معاهده به دست ترامپ از سوی یک ژنرال چینی به عنوان «امتیازی خارق‌العاده» توصیف شد. پکن دارد خودش را به عنوان رهبر جدید جهانی‌سازی در میان دولت‌های آسیا-اقیانوس آرام مطرح می‌کند و شراکت منطقه‌ای فراگیر خودش را به عنوان جایگزینی برای قرارداد تجاری معرفی می‌کند. (19)

بنا به گفته‌ی فاینشال تایمز:

«اگر آقای ترامپ یک جنگ تجاری با پکن را شروع کند، مقامات دولتی چینی معتقدند که آنها به خوبی قابلیت پاسخ‌گویی به آن را دارند. آقای زوو مین [معاون سابق صندوق بین‌المللی پول] اشاره می‌کند که بزرگ‌ترین واردات چین از ایالات متحده شامل هواپیماهای بوئینگ و کالاهای کشاورزی است. بنا به گفته‌ی او پاسخ چین سرکشانه و سریع خواهد بود». (20)

پس احتمال پدیدار شدن جنگ‌های تجاری در فراسوی اقیانوس آرام و آتلانتیک وجود دارد. آشکار است که پیدایش چنین جنگ‌هایی به نفع هیچ طبقه‌ی سرمایه‌داری نیست - چنان‌که نمونه‌ی تعرفه‌های اسموت-هاولی 1930 نشان می‌دهد، که در آن کنگره شدیداً تعرفه‌ها را افزایش داد، با هدف تلافی کردن و باعث فروپاشی تجارت جهانی شد. بعلاوه این نمونه همچنین این نکته را برجسته می‌کند که رقابت بینا-کاپیتالیستی می‌تواند برای همه‌ی سرکردگان رقیبان فاجعه به بار بیاورد. به صورت خلاصه، آیا چرخش محافظت‌گرایانه در مقابل منافع سرمایه‌ایالات

متحده قرار می‌گیرد؟ اوباما پیشاپیش دست به لابی زده بود تا از غول‌های IT آمریکایی در مقابل تلاش‌های بروکسل برای تنظیم و منقادکردن‌شان دفاع کند. مالیات مرزی خبر بدی برای واردکنندگانی چون شرکت و المارت<sup>9</sup> خواهد بود، اما صادرکنندگان در تلاش برای لابی کردن برای تقویت این مالیات هستند. مسئله تنها در آن جاهایی نیست که زنجیره‌های عرضه فرامرزی به خطر می‌افتند [با سیاست‌های محافظتی دولت آمریکا]. اگر برگزیت بدین معنا باشد که بریتانیا دسترسی‌اش را به بازار اروپایی از دست بدهد، زنجیره‌های عرضه موجود در فراز کانال مانس ممکن است به خطر افتد. جالب است که بدانیم شرکت نیسان که در شهر ساندرلند یک کارخانه عظیم ماشین‌سازی دارد، واکنش‌اش به این افق برگزیت این بوده است که تلاش کند تا با حکومت لابی کند تا بودجه‌ای 100 میلیون یورویی اختصاص بدهند تا عرضه‌کنندگان [و تهیه‌کنندگان ملزومات] صنعت ماشین به بریتانیا جذب کنند. (21)

این مثال نشان‌دهنده وفق‌پذیری سرمایه نسبت به شرایط متغیر سیاسی است. این مثال در ضمن اهمیت ترکیب مشوق‌ها و تحریم‌هایی که دولت به شرکت‌ها ارائه می‌دهد، نشان می‌دهد. ترامپ و هم‌پیمانان‌اش در کنگره، بالقوه دارند به تجارت ایالات متحده سود فراوانی در قالب مقرارت‌زدایی‌ها و کاهش مالیات‌ها، پیشنهاد می‌دهد. سومین پایه از «سه پایه» مذکور بنون (اولی حاکمیت ملی و امنیت است) «بازسازی و متحول ساختن دولت» است. «تمام رهبران تجاری داخلی ما نه تنها دغدغه مالیات‌ها بلکه همچنین دغدغه مقرارت را نیز دارند» (22) دولت مشغول بازبینی قانون مالیاتی بنگاه‌ها به نحوی است که به شرکت‌هایی چون اپل اجازه دهد که حجم سودهایی که در خارج کشور دارند را برگردانند، بخاطر اینکه دیگر این معضل پیش نیاید که اگر این شرکت این کار را بکند گرفتار نرخ‌های بالای مالیات شود.

---

<sup>9</sup>شرکتی در حوزه‌ی هایپرمارکت‌های زنجیره‌ای

حتی گرایشی به سمت قراردادهای تجاری دو جانبه لزوماً به معنای گسست از نئولیبرالیسم نیست. به هر حال، قهرمان بزرگ راست جمهوری خواه، رونالد ریگان، ژاپن را در دهه 1980 دچار محدودیتهای دچاری غیر رسمی کرد. ریگان با ترکیب کاهش مالیاتها و افزایش هزینههای نظامی، استقراض حکومتی را به طرز چشمگیری افزایش داد، که به قول رابرت برنر نشان دهندهی «بزرگترین تجربهی کینزیانیسم در تاریخ جهان» است. (23) نسخهی آمریکایی نئولیبرالیسم همیشه پراگماتیکتر و منعطفتر از آن شکل از نوع لیبرالیسمی بود که آلمان در دهه های اخیر بر منطقهی یورو تحمیل کرد. (24) به نظر پل ماسون در پیرامون دونالد ترامپ «یک ائتلاف بنگاه های اقتصادی در حال شکل گیری است که به دنبال تسهیلات هستند به جای جهانی سازی چند جانبه»، ائتلافی که مثلاً «اکسان و لابی گسترده تر کربن» و «لابی کشاورزی» را در بر می گیرد، شرکت هایی که خواهان کاهش محدودیتهای صادراتی هستند. همچنین این ائتلاف دربرگیرنده بانکها و صندوق های پوشش ریسکی که خواهان مقرارت سبکتری هستند و همچنین مجموعه های صنعتی-نظامی نیز هست.

اما سوگیری اقتصادی دولت ترامپ راه زیادی تا ثبات یافتن دارد. واشنگتن پست خبر از وجود جنگی طبقاتی در کاخ سفید می دهد. در یک سو گروهی از بازرگانان منتهنی، به رهبری گری کوهن رییس سابق گلدمن ساکس و مدیر انجمن ملی اقتصاد و دینا پاول یکی دیگر از مدیران اجرایی سابق گلدمن ساکس و معاون کنونی مشاور امنیت ملی، در جایگاه مشاوران ریاست جمهوری قرار گرفته اند که با ایوانکا ترامپ و همسرش، جرد کوشنر، و غول های صنعتی کابینه (ویلبور راس وزیر بازرگانی، استیون منوچین وزیر خزانه داری و رکس تیلرسون وزیر خارجه) متحد شده اند. در دیگر سو جمهوری خواهان پوپولیستی وجود دارند که برنامه ها و مواضع ناسیونالیستی ترامپ را هدیت می کنند. این گروه توسط استراژیست ارشد استفان کی بنون، که به راینس پریبس رییس ستاد کارکنان کاخ سفید (که خود یک

جمهوری خواه محافظه کار سنتی تر است) برای مقابله با «نیویورکی ها» نزدیک شده است، رهبری می شوند. واشنگتن پست به درستی نتیجه می گیرد: «تا کنون ایدئولوگها [در این نزاع] تا حد زیادی پیروز بوده اند. ترامپ در میانه های ماه مارس به نشویل رفت تا در بزرگداشت 250مین سالگرد تولد اندرو جکسون رییس جمهور خبیث و نژادپرست بی رحم ایالات متحده [37-1829] که به سبب اشغال زمین های سرخپوستان و مبارزه برای دموکراسی در خدمت سفیدپوستان شهره است، شرکت کند. اما با توجه به وجود حامیان کله گنده ای که پشت پاول و کوهن ایستاده اند، نباید تصور کرد که نتیجه درگیری از پیش مشخص است.

#### تنش های داخل دولت

در هر حال، اتحاد دوجانبه دولت و سرمایه را نمی توان به سادگی سازش نوکرمابانه دولت با سرمایه دانست. چند سال پیش مطلبی در مورد همکاری میان مدیران دولت و سرمایه داران نوشتم که هر کدام با وجود اینکه منافع خود را دنبال می کنند، وابسته به یکدیگر باقی می مانند:

«نتیجه نهایی، که در هر صورت هم راستا با منافع سرمایه خواهد بود، ممکن است از دل زنجیره ای طولانی از برهم کنش ها بیرون بیاید، که نقطه تعادل آن بوسیله فرآیندی از آزمون و خطا کشف می شود. علاوه بر این چانه زنی میان سرمایه داران و مدیران دولت بر حسب ترکیب نهادها و سیاستها می تواند به جابجایی نقطه تعادل نسبت به جایگاه آغازین خود بیانجامد. این یکی از راه های درک تغییرات کلان در نظام سیاست اقتصادی است (مثلاً تغییر از سیستم لسه فر به کینزگرایی در دهه های 1930 و 40 و یا استقرار نئولیبرالیسم در دهه های 1970 و 80). این رژیم سیاست اقتصادی به مثابه فرآیند انکشافی که تا حدوی کور و تا حدودی ایدئولوژیک جهت دهی شده که در تلاش برای بازیابی شرایط مطلوب انباشت سرمایه، ممکن است به شکل قابل توجهی خصلت انباشت سرمایه را بازتعریف کند».

یکی از دلایل پیچیدگی و امکان دنباله‌دار بودن این فرآیند این است که نه سرمایه و نه دولت ساختاری همگن ندارند. غالب شرکت‌های بزرگ IT که در سطح جهانی کار می‌کنند و نیروی کار جهانی دارند سریعاً منع ورود مسلمانان را به آمریکا محکوم کردند. علاوه بر این، تعدادی از مدیران یکی از سازمان‌های کلیدی دولتی - همان سازمان امنیت ملی که ایالات متحده به کمک آن امپراتوری جهانی‌اش را از اواخر دهه 1940 تاکنون اداره کرده است - کم و بیش در حال نافرمانی علنی علیه رئیس جمهور اند. جالبترین نکته درباره دوران کوتاه تصدی ژنرال ارشد مایکل فلین به عنوان مشاور امنیت ملی ترامپ، به نقل از واشنگتن پست این است که بیش از «نه» مقام فعلی و ثابت که در دوره‌هایی در سمت‌های بالای ادارات گوناگون بودند؛ به صورت ناشناس مسائل امنیتی مطرح کردند». همین امر به روزنامه‌ها یاری رساند که داستان مذاکرات فلین با سفیر روسیه را در باب لغو تحریم‌ها، که در واقع پیش از ورود ترامپ به کاخ سفید بود، افشا کنند. (28) رویدادی که به استعفای فلین در میانه ماه فوریه منتهی شد؛ در پی جنجال‌هایی میان ترامپ و دار و دسته‌اش از یک سو و از سوی دیگر «جامعه اطلاعاتی» ایالات متحده بر سر نقش مداخله‌گرایی روسیه بود. متعاقباً کاخ سفید اتهاماتی مطرح کرد مبنی بر اینکه جاسوسان علیه ترامپ خبرپراکنی و مکالمات او را در خلال کمپین انتخاباتی شنود کرده‌اند. جنجالی که با ادعای مکرر ترامپ و دبیر مطبوعاتی‌اش مبنی بر اینکه GSHQ (ستاد ارتباطات دولت بریتانیا) در شنودها دست‌اندرکار بوده است و همینطور با تایید جیمز کامی رئیس FBI در این باب که سازمانش در حال بررسی ارتباطات میان ستاد انتخاباتی ترامپ و روسیه است؛ گسترش یافت. این کشمکش‌ها به بحث‌هایی در میان چپ آمریکایی درباره مزایای ایده «دولت پنهان»<sup>10</sup> منجر شده است، اصطلاحی که با الهام از شبکه‌های مخفی‌ای

---

<sup>10</sup> Deep state

که ارتش ترکیه بواسطه آنها بر سیاست تسلط یافته بود، جعل شده است. (29)

این مفهوم در صورت اطلاقش به آمریکا گمراه کننده است زیرا حاکی از مرکز قدرتی اسرارآمیز و مخفی است. رافائل خاچاطوریان، یکی از منتقدان این ایده، (همسو با مارکسیست یونانی نیکوس پولانزاس) در عوض استدلال می‌کند که «دولت به عنوان تبلور تصادفی نیروهای اجتماعی موقتی و تاریخی بهتر فهم می‌شود، فرم‌اسیونی که نهادهایش در مواقع جبر سیاسی همانقدر مستعد ستیز با یکدیگرند که در مواقع ثبات مستعد همکاری دقیق» (30) لویی آلتوسر، فیلسوف مارکسیست فرانسوی، به این نگاه به دولت، زمانی که برای اولین بار در اواخر دهه 70 فرمول بندی شد، پاسخ داد: «دولت در ذات خود که همان نیروی فیزیکی سیاسی، مداخله پلیس و مدیریت شدید است، برای این ایجاد شده است که تا جایی که امکان دارد، تحت تاثیر مبارزه طبقاتی قرار نگیرد و حتی بخاطر این مبارزه به تکاپو نیافتد». (31)

دولت کاپیتالیستی نه یک توطئه سری است، نه یک پیامد تصادفی مبارزات اجتماعی. ارتش، پلیس و سازمان اطلاعات، الزاماً هسته دستگاه سرکوبگر هر دولتی را شکل می‌دهد و انسجامی حداقلی در اختیار نهادهایش می‌گذارد. در نمونه آمریکا این نهادها نقش بخصوص مهم هماهنگ کردن، به کار بستن و اداره سیاست جهانی آمریکا و اعمال قدرت در سطح جهانی را بر عهده دارد. در عصری که آمریکا به مدت سی سال به طور دائم در حال جنگ در خاورمیانه بزرگ بوده است، دستگاه اداری امنیت ملی جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. (32)

خصومت میان ترامپ و سرویس‌های امنیتی بر سر روسیه می‌تواند ترس‌های عمیقی را از اعمال نفوذ بعدی مسکو که ممکن است در دولت جدید و دلسوزی‌های دموکراتیک کرده باشد، منعکس کند (هرچند دخالت جیمز کامی درباره رسوایی ایمیل کلینتون درست قبل از انتخابات ممکن است به تباه کردن شانس کلینتون منجر شده باشد). اما شاید



مسئله مهم‌تر روسیه به عنوان نمادی از ترسها باشد چراکه ترامپ نهادها را هم در سطح داخلی و هم در سطح جهانی (مانند ناتو) بی‌ثبات می‌کند. نهادهایی که برای حفظ هژمونی آمریکا ضروری اند. تحقیقات، درز کردن‌ها و محکوم ساختن فلین می‌تواند به این ترتیب یک راه کنترل ترامپ و بنون باشد و در واقع اجبار آن‌ها به این که به ابزارهای سلطه امپریالیستی احترام بگذارند. به نظر می‌آید که فلین عضوی نسبتاً غیرعادی از تاسیسات نظامی آمریکاست. هر دو جایگزین او اچ. آر. مک مستر و جیمز متیس وزیر دفاع به نظر ژنرال‌های سنتی‌تری می‌آیند که سپردن اداره امپراتوری به دست آن‌ها می‌تواند با اطمینان انجام گیرد.

اهمیت ارتشی‌ها در سیاست‌گذاری (متیس تاکنون نقش دیپلماتیک برجسته‌تری نسبت به تیلرسون، وزیر خارجه فرمایشی، گرفته است) در بودجه اول ترامپ منعکس شده است چراکه 30% کاهش در بودجه وزارت خارجه و سازمان حفاظت محیط زیست و 9% افزایش مخارج دفاعی در نظر گرفته است. رئیس اداره مدیریت و بودجه این را بودجه قدرت سخت نامید. هم‌اکنون آمریکا با بمباران مواضع القاعده در یمن و مستقر کردن سربازانش در عراق و سوریه، جهت حمایت از حملات به داعش در حال انجام عملیات‌های گسترده در خاورمیانه است.

به نقل از فارن پالیسی:

«یک مقام بلندمرتبه دفاعی، به شرط ناشناس ماندن، به فارن پالیسی گفت: وقتی مشاور امنیت ملی اوباما، سوزان رایس، فرایند سیاست‌گذاری را در دست داشت، «مسائل به نرمی در شورای ملی امنیت رتق و فتق می‌شد». که این امر باعث می‌شد اختیارات برنامه‌ریزان نظامی در فرماندهی مرکزی ایالات متحده محدودتر باشد و این باعث سرخوردگی ایشان می‌شد. مباحثات بین‌سازمانی به برنامه‌ها اجازه می‌داد برای هفته‌ها مسکوت گذاشته شود و در این اثنی مجادلات بر سر اینکه کجا و چگونه باید دست به عمل زد ادامه می‌یافت... در دوران ترامپ در ریتم زمانی این فرایند تغییراتی رخ داد، این حاکی

از آن است ظاهراً دولت جدید اقدام نظامی سریع را به مشاورات سیاسی ترجیح می‌دهد، و نقش برجسته‌تری برای ارتش در فرایند تصمیم‌گیری قائل است». (34)

با وجود این همچنان تفاوت‌هایی در این میان در کار هستند. به گفته‌ی واشنگتن‌پست، مک‌مستر و متیس مخالف تصور ترامپ از جنگ با القاعده و داعش به عنوان جنگ جهانی بلندمدت است. (35) ترامپ در سخنرانی مراسم تحلیف‌اش متعهدانه وعده داد که «جهان متمدن را علیه تروریسم اسلامی رادیکال متحد کند» و اینکه «ما می‌توانیم آن را کاملاً از روی زمین حذف کنیم». (36) اما مک‌مستر و متیس معتقدند برخلاف عقیده‌ی ترامپ به راحتی نمی‌توان مشکل تروریسم اسلامی رادیکال را حل کرد چرا که این مسئله [در نهایت] آتش‌تخاصم مسلمانان را تیزتر می‌کند. (37) حضور آمریکا در عملیات موصل و محاصره‌ی رقه، نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های دائمی امپریالیسم غربی برای سلطه بر خاورمیانه است. نمونه‌ی دیگری از این عقب‌گردها که این مداخلات امپریالیستی به طرز اجتناب‌ناپذیری تولید می‌کند، با حملات تروریستی در ویست‌منیستر درست وسط بریتانیا (نزدیکترین متحد واشنگتن) در 22 مارچ بروز یافت. اقدامات امنیتی جدید اعمال شده از سوی آمریکا و بریتانیا بر پروازهایی با مبدا کشورهای خاورمیانه‌ای، نشان می‌دهد که جنگ خاورمیانه بدون هیچ افقی از پایان‌یافتن ادامه می‌یابد.

خلاصه آن‌که بیشتر محتمل است که ترامپ در حوزه سیاست‌های داخلی بتواند خود را از مخمصه نجات دهد. او می‌خواهد هزینه‌های آن به اصطلاح برنامه‌های غیر ضروری را کم کند و سرمایه‌گذاری‌ها در مسائل زیربنایی را افزایش دهد و هسته‌ی دولت فدرال رفاهی (امنیت اجتماعی و بهداشت یعنی حقوق بازنشستگی و بیمه‌ی درمانی برای سنین بالای 65) را به حال خود واگذارد. این کار ترامپ موجب محبوبیت او در بازار می‌شود که امیدوار است هزینه‌های زیربنایی موجب رونق اقتصاد شود، اما موجب ناراحتی بخش مالی محافظه‌کار است که

حامی برخی کرسی‌های جمهوری‌خواه است که دل‌مشغولی‌شان کاهش بدهی‌های دولت فدرال است.

ترامپ به آنها اجازه داده است که پیش‌نویس جایگزین طرح بیمه اوباما را ارائه کنند، برنامه بیمه سلامتی که یکی از میراث‌های اصلی اوباما است. این پیش‌نویس دولت ترامپ - که به طرز عجیبی سفیدپوستان مسن‌تر را تحت حمایت قرار می‌دهد، یعنی بخشی از جمعیت که پایگاه مردمی ترامپ است - باید بخاطر مخالفت‌های انجمن حزبی الترا محافظه‌کار «آزادی» در مجلس نمایندگان کنار گذاشته شود. این عقب‌نشینی تحقیرآمیزی برای دولت ترامپ بود. تلاش ترامپ این خواهد بود. وعده‌های [مختلف] انتخاباتی‌اش برای بازسازی آمریکای یقه آبی با ایدئولوژی دولت-کوچک‌بسیاری از متحدان‌اش در کنگره سازگار کند. کشمکش درونی جمهوری‌خواهان بر سر «رفرم» بیمه درمانی ممکن است که افق کاهش مالیات‌ها به تاخیر بیندازد، این امر باعث می‌شود قیمت‌های در حال افزایش سهام به صعودش ادامه دهد.

### انشعاب در چپ

بنابراین ترامپ دارد سرمایه‌داری جهانی را بی‌ثبات می‌کند. این سوال که آیا دولت او هرگز می‌تواند به توافق با طبقه حاکم آمریکا یا حتی با خود برسد، سوالی باز و همچنان در مقطع کنونی بدون پاسخ است. اما مشکلاتی که او اکنون با آن مواجه است نشان می‌دهد که او چقدر آسیب‌پذیر است. سومین خصلت وضعیت این است که ترامپ در حال برانگیختن جنبشی بین‌المللی علیه خودش است، چنان‌که تظاهرات عظیم در زمان مراسم تحلیف و همچنین تظاهرات علیه قانون منع ورود مسلمانان نشان داد.

اما در مرحله چهارم، این نکته قابل توجه است که چپ شکاف برداشته است. من به طرز موسعی در اینجا «چپ» را در نظر گرفته‌ام تا بتواند هم چپ‌های رادیکال‌های ضد-جنگ و ضد-لیبرال را در بر بگیرد و هم دست‌راستی‌تری‌هایی همچون کسانی که تحت تاثیر کشش جذب‌کننده جناح

کلینتون در در حزب دموکراتیک قرار گرفته اند و همچنین سوسیال دموکرات‌هایی که تحت رهبری تونی بلر و گرهارد شرودر در دهه 1990 با آغوش باز به عنوان راه‌سومی‌ها پذیرفتند. (38) این گرایش جزء مهمی از آنچه طارق «میانه افراطی» می‌نامد است که در سال گذشته از دو شکست سیاسی شدید رنج بردند - اول رای بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا و دوم پیروزی ترامپ در انتخابات. اما این گرایش می‌کوشد دوبار به میدان بازگردد. نقشی که توسط حامیان کلینتون (و در بریتانیا جناح راست حزب کارگر) ، در راهپیمایی 21 ژانویه زنان در هر دو سوی اقیانوس اطلس، ایفا شد، نشانه این تلاش است.

مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که چپ رادیکال و انقلابی در این اعتراضات به علت حضور دموکرات‌های لیبرال و رفرمیست‌های دست‌راستی شرکت نجوید. برعکس، سه ماه گذشته روشن ساخته است که ما، مخصوصاً در بریتانیا، در حال ورود به موج جدیدی از اعتراضات توده‌ای هستیم که از نظر شکوفایی و گشودگی سیاسی قابل توجه است. جای تعجب ندارد که چپ میانه ناگزیر است که با تلاش برای رهبری جنبش توده‌ای اعتبار و تاثیر خود را بازسازی کند، و برای نخستین بار بسیاری از ایده‌هایش در تضاد با کسانی قرار می‌گیرد که به درون اعتراضات کشیده شده‌اند.

اما این امر باعث نمی‌شود که رهبری چپ میانه را بپذیریم. برای مثال، پیشنهاد میسن مبنی بر اینکه چپ رادیکال باید «اتحادی استراتژیک با باقی مانده‌های نئولیبرالیسم برقرار کند تا از حکومت قانون و دموکراسی و تساهل دفاع کند، مشابه سیاست جبهه‌ی متحد مردمی دهه 1930، که کمینترن از آن حمایت کرد» در نظر بگیرید. (39) بیاید این واقعیت تاریخی کوچک را کنار بگذاریم که پیروی از استراتژی جبهه متحد مردمی (مخصوصاً در فرانسه و اسپانیا)، منجر به شکست جنبش کارگران و در نتیجه پیروز شدن فاشیسم شد. به نظر می

رسد که میسن آموزش سیاسی تروتسکیستی‌اش را پشت سر جا گذاشته است. (40)

بیاید دقیق‌تر بررسی کنیم «اتحاد استراتژیک به چه معناست؟» آیا به دفاع از «حکومت قانون، دموکراسی و تساهل» کمک می‌کند؟ نه؛ و این را می‌توان از جدال‌ها بر سر ارتباطات ترامپ و روسیه فهمید. اطلاعات درز کرده از سیا و دیگر آژانس‌های اطلاعاتی با استقبال پی‌درپی لیبرال دموکرات‌ها در رسانه‌ها و سیاست‌هایشان مواجه شده. لارنس فریدمن، استاد روابط بین‌الملل، در اظهار نظر تندی گفته است: «شگفت‌انگیز است که دخالت‌های پوتین در انتخابات آمریکا باعث شده که دموکرات‌های مدرن موضعی مشابه جمهوری‌خواهان ریگانی در قبال روسیه بگیرند.»

تمامی توهم‌های توطئه قدیمی در مورد «دولت در سایه»، که توسط فیلم‌ها و سریال‌های بی‌شمار هالیوودی تقویت می‌شدند، ناپدید شده‌اند. هیچ کس به این مسئله مسئله فکر نکرد که سیا با سابقه تاریخی خود در مهندسی انتخابات، کودتا و ترورهایش در ایران و گواتمالا در دهه 50 میلادی، ویتنام در دهه 60، شیلی در دهه 70، افغانستان در دهه هشتاد و عراق در ابتدای قرن جدید، مدافع ایده آلی برای دفاع از دموکراسی نیست. کلینتون در یکی از بیهوده‌گویی‌های بی‌شمار خود در مورد چپ آلترناتیو، آن دسته از چپ‌های آمریکایی که جسارت آن را داشتند که از کلینتون در برابر ترامپ حمایت نکنند و در برابر روسیه‌هراسی مقاومت کردند، گفت: «اکنون تمامی رسانه‌های راست و چپ آلترناتیو سعی در القای این دارند که دشمن حقیقی و امپراتوری شیطنانی نه روسیه پوتین بلکه دولت در سایه، آش شلم شوربایی متشکل از سیا، اف بی آی و آژانس امنیت ملی است. با این حال اگر این دولت در سایه بتواند ما را از شر ریاست جمهوری نحس دونالد ترامپ برهاند، من آن را تشویق هم خواهم کرد.»

دلیل دیگری که نشان می‌دهد ایده «اتحاد استراتژیک با باقیمانده‌های نئولیبرالیسم» کارآمد نیست، خود

نئولیبرالیسم است. برگزیت و انتخاب ترامپ هر دو مشمول این سخن اندرسون می‌شوند که: « طرح گسترده پوپولیست‌ها برای تقابل با حاکمیت نئولیبرالیسم در غرب از دهه هشتاد» (43) اگر بخواهم ملایم بگویم، ایستادن در کنار آنان که به دنبال سر پا نگه داشتن این نظم هستند ایده خوبی نیست. به ویژه به این دلیل که این نظم (برخلاف آنچه که میسن با گفتن «آخرین باقی‌مانده‌های نظم نئولیبرال» معتقد است) هنوز به خوبی پابرجاست. پابرجایی نظم نئولیبرال در اروپا همچنان ادامه دارد اما این امر در ایالات متحده نیز همچنان موضوعیت دارد، یعنی جایی که تمام کاری که ترامپ می‌تواند بکند بازآرایی رژیم نئولیبرال حاکم است. برای چپ راستین متحد شدن با جناح چپ «میانۀ افراطی» حاصلی جز این که طبقه کارگر را ناتوان تحویل راست نژادگرا و پوپولیست بدهد، ندارد. در آمریکا نیز این استراتژی غلط منجر به تشدید انقیاد چپ حقیقی به دست حزب دموکرات خواهد شد. حزبی که مصمم است که از جنبش ضد ترامپ به نفع ترمیم خود پس از شکست خردکننده اش در انتخابات نوامبر 2016 استفاده کند.

در بریتانیا مشکل شکل دیگری به خود گرفته است زیرا مسئله اصلی برگزیت است. ترزا می در تلاش است تا یک به اصطلاح برگزیت سخت را با همراهی اکثریت شکننده در مجلس عوام، بدون دردسر و با حفظ رضایت همزمان حزب توری و تجار کلان دنبال کند. همانطور که شکست مفتضحانه بودجه صدراعظم فیل هاموند نشان داد، کار می نیز دشوار است. پاسخ جرمی کوربین قبول نتیجه رفراندوم و در نتیجه عدم مخالفت با برگزیت بوده، اما کمپینی برای یک جایگزین اقتصادی برای نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی راه انداخته است.

در اصل، این یک رویکرد منطقی است اما با اصرار جناح راست حزب کارگر و چپ نرم<sup>11</sup> که مجموعه‌ای از شورشیان را علیه حزبی که به سرعت می‌خواهد لایحه را تصویب کند

---

<sup>11</sup> Soft left

که به می این قدرت را می‌دهد که به ماده 50 قرارداد لیسبون استناد کند، این رویکرد ضعیف اجرا و قویاً تخریب شد. ماده 50 که انتظار می‌رود از 29 مارس اجرا شود، مذاکرات را با باقی کشورهای اتحادیه اروپا بر سر خروج بریتانیا از اتحادیه آغاز می‌کند.

هجمه جناح راست علیه کوربین همچنان ادامه دارد، این هجمه همراه شده است با افشای از پیش هماهنگ‌شده گاردین و آن به اصطلاح حرکتی که می‌کوشد که هم رهبری حزب کارگر و هم اتحادیه‌ها را به دست بیاورد و کوربین را به خاطر سرنخ‌هایی که از اتهام‌پراکنی‌های تام واتسون، معاون رئیس حزب کارگر، حاصل شده است، محکوم کند.

بخشی از چپ رادیکال عملاً از شورشگران ضد برگزیت حزب کارگر حمایت کرده است. این کار آن‌ها با ایده تحلیل بردن ترامپ و برگزیت توجیه شده است. این یک خطای تحلیلی است: رای دادن علیه کارتل نئولیبرال دولت [و کار درست حمایت از برگزیت برای تضعیف اتحادیه اروپا به عنوان یکی از ارکان امپریالیسم] مانند رای دادن برای ترامپ، بعنوان یک نژادپرست و سکسیست که بتواند به قدرتمندترین جایگاه سیاسی در جهان دست یابد، نیست. این کار از نظر سیاسی هم اشتباه است، چراکه حاکی از آن است که این مسئله که آیا باید از برگزیت حمایت کرد یا نه، مجادله‌ای است که خط تمایز میان چپ بریتانیایی امروز را مشخص می‌کند. اگر شما به مخالفت با برگزیت اولویت ببخشید، این امر شما را در تقابل با کوربین قرار می‌دهد و شما را در جبهه گروه نسبتاً کوچک سیاستمداران بی‌اعتبارشده‌ای قرار می‌دهد که در تلاشند تا آخرین مواضع حامی باقی ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپا را سر پا نگهدارند. (44)

این واقعیت که تونی بلر در تلاش است تا خودش را به عنوان رهبر حامیان باقی‌ماندن در اتحادیه اروپا جا بزند، نشان‌دهنده ورشکستگی این رویکرد است. بیش از هر چیز دیگر، این تصمیم بلر برای مقاومت علیه برگزیت

یادآور نقش مسیح دروغین در فیلم «زندگی برایان»<sup>12</sup> است و در نتیجه او با همان مشکلات مسیح دروغین مواجه است در ایجاد کمپینی متحد علیه بازدید دولت ترامپ از بریتانیا. از نظر ایدئولوژیک، از آنجا که اتحادیه اروپا یکی از ستون‌های حیاتی نظم نئولیبرال است، دفاع کردن از آن محتمل است که چپگرایی را، حتی شاید به طرزی عامدانه، بدل به لیبرالیسم کند. تظاهرات طرفداران اتحادیه اروپا در 25 مارس، از نظر سیاسی تحت سلطه لیبرال دموکرات‌هاست و قابل قیاس با کار آلستیر کامپبل، همدست بلر در ویران کردن عراق، است. در اینجا نیز همان منطق در کار است. (45)

یک استراتژی عقلانی‌تر این است که بدانیم رفراندوم 23 ژوئن پارسال، طبقه کارگر انگلستان را دچار شکاف کرد. ما باید به دنبال مواردی باشیم که این شکاف را برطرف کنند. نخست، مقاومت در برابر ریاضتی است که می‌و هاموند بر آن پافشاری می‌کنند، علیرغم این حقیقت که این سیاست ریاضتی تخریب عملکرد دولت رفاه است. تظاهرات بزرگ 4 مارس در دفاع از خدمات بهداشت ملی نشان‌دهنده توان این مبارزات است.

اما این ضد نژادپرستی است که احتمالاً قوی‌ترین محرک موج اعتراضات توده‌ای از زمان شروع به کار ترامپ تاکنون بوده است - جای تعجب نیست که انتخاب او نشان‌دهنده لبریز شدن نژادپرستی آمریکایی بود و دلگرمی زیادی به راست نژادپرست و پوپولیست اروپا داد. این ارتباط علی‌الخصوص در بریتانیا به خاطر تقلای دولت می‌در جستجوی مذبوحانه متحدان پس‌برگزیت، تا خودش را با مدیریت جدید در واشنگتن هم‌تراز کند، روشن است. (46)

این برای چپ انقلابی و رادیکال فاجعه کامل است اگر بخواهد با «میانۀ افراطی» بر سر نژادپرستی کنار بیاید. ببینید چگونه مارک روت، نخست وزیر راست‌گرای

---

<sup>12</sup> در این فیلم شخصی با مسیح اشتباه گرفته می‌شود و چون مردم از او انتظار مسیح بودن دارند، دچار مشکلاتی می‌شود.



هلندی، چالش وایلدرز<sup>13</sup> را از میان برداشت - با بازی در همان زمین اسلام‌هراسی از طریق مواجهه برنامه‌ریزی شده با رئیس‌جمهور ترکیه، رجب طیب اردوغان. صدراعظم آلمان، آنگلا مرکل، ممکن است در ملاقاتش با ترامپ در واشنگتن، بیش از آنچه ترزا می تلاش می‌کرد، جلب توجه کرده باشد اما مرکل از روت پشتیبانی کرده و بدون شک آماده استفاده از تاکتیک‌های مشابه برای مقابله با خطر انتخاباتی از سوی نژادپرستان مخالف اتحادیه اروپای حزب آلترناتیو برای آلمان<sup>14</sup> است.

آنچه که بدان نیازمندیم، جنبش ضد نژادپرستی توده‌ایی است که از پایین و بر پایه اتحاد گسترده سازمان‌ها و تشکلهای طبقه کارگری بنا شده است. نقشی که قیام علیه نژادپرستی در اعتراضات سه ماه اخیر بازی کرد، در اعتراضات لندن، گلاسکو و کاردیف در 18 مارس به اوج رسید. این اعتراضات به شهرهای آتن، پاریس، وین و سایر شهرهای قاره اروپا سرایت کرد که نشان دهنده توانایی آن برای تبدیل شدن به آن جنبش توده‌ای مذکور است. این جنبش شایسته آن است حمایت از سوی تمامی چپ‌هاست.

یادداشت‌ها:

۱-نگاه کنید به بحث خردمندانه وود ۲۰۱۷. با تشکر از جوزف چونارا و کامیلا رویل برای نظراتی که درباره‌ی پیش‌نویس این مقاله دادند.

۲-علی، ۲۰۱۵.

۳-استریک ۲۰۱۶، تصویر دقیقی از زوال سرمایه‌داری نئولیبرال ترسیم می‌کند.

۴-اندرسون، ۲۰۱۷ ص ۵۷

۵-نگاه کنید به بحث راست نژادپرست و پوپولیست و رابطه‌اش با فاشیسم کلاسیک در کالینکوس ۲۰۱۷ صص ۱۰-۱۵ و مقاله راب فرگوسن در این شماره

۶-فدر، ۲۰۱۶

۷-بک‌ویث، ۲۰۱۷

<sup>13</sup> رقیب روت که یک پوپولیست اسلام‌ستیز بود.

۸-مراجعه کنید به آدرس:

/remarks-president-trump-andfirst-18/02/2017www.whitehouse.gov/the-press-office/  
(http://www.whitehouse.gov/the-pressoffice/Olady-melania-trump-make-america-grea-  
/remarks-president-trump-and-first-lady-melania-trump-make-america-grea-18/02/2017

0)

۹-لیدرمن و سیز، ۲۰۱۷ برگرفته از صفحات ۱۵۳-۱۵۹، ۱۹۶

۱۰-پانیچ و گیندین، ۲۰۱۷ و کالینکوس، ۲۰۰۹ فصل های ۴ و ۵

۱۱-بک ویث، ۲۰۱۷

۱۲-مراجعه کنید به آدرس:

۱۳-جونز و فلمینگ، ۲۰۱۷

www.whitehouse.gov/inaugural-address (<http://www.whitehouse.gov/inauguraladdress>)

دونان، ۲۰۱۷-۱۴

آنکتاد (کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل)، ۲۰۱۳. برای تحلیلی آکادمیک نگاه کنید به گریفی، ۲۰۱۴. اسمیت، ۲۰۱۶ بر ۱۵-  
تاکید می کند TNC اهمیت تولید با منابع برگرفته از خارج برای جنوب جهانی برای شرکت های

چازن، ۲۰۱۷-۱۶

۱۷-دونان، جوزف و مک کلین، ۲۰۱۷

۱۸-کلور و کروکس، ۲۱۰۷

۱۹-هاردینگ، میشل و پیل، ۲۰۱۷

۲۰-میشل، ۲۰۱۷

۲۱-کمپیل، ۲۰۱۷

۲۲-بک وث، ۲۰۱۷

۲۳-برنر، ۱۹۹۸، ص ۱۸۲. بخشی از بحث دقیق اقتصاد ایالات متحده تحت حکومت ریگان\_برنر، صص ۱۸۱-۹۳

۲۴-اینگلبرت استاکهمر بین "دو مدل رشد نئولیبرال" تمایز می گذارد. یکی صادرات محور (مثل آلمان و چین و ژاپن) و دیگری  
قرض محور (مثل ایالات متحده و بریتانیا و اروپا جنوبی) — استاکهمر، ۲۰۱۶

۲۵-میسون، ۲۰۱۷. همچنین نگاه کنید به بحث های جالب مورخ اقتصادی آدام توز درباره پویایی ائتلاف حمایتی به رهبری جمهوری  
خواهان—توز، ۲۰۱۷

۲۶-روکر و کوستا، ۲۰۱۷. نویسنده غیر محافظه کار والتر راسل در کنار جریان های شناخته شده تری چون انترناسیونالیسم لیبرال  
ویلسونی، یک رویکرد متمایز جکسونی به سیاست خارجی آمریکایی را شناسایی کند. رویکردی که عمیقاً ریشه در فرهنگ عامه  
کاملاً فراگیر پوپولیستی شرافت، استقلال، شجاعت و افتخار نظامی دارد. مید ۲۰۰۳ ص ۸۸ (و به صورت کلی تر فصل ۷) قطعاً به  
نظر می رسد که ترامپ قادر بوده است از این سنت بهره برد اگر وسیله ی نامناسبی برای او ممکن است باشد.

۲۷-کالینکوس، ۲۰۰۹، ص ۸۷

۲۸-میلر، اینتوس و ناکاشیما، ۲۰۱۷

۲۹-گرندين، ۲۰۱۷ و خاچاطوریان، ۲۰۱۷

۳۰-خاچاطوریان ۲۰۱۷ و نگاه کنيد به پولانزاس ۱۹۷۸

۳۱-آلتوسر ۱۹۹۴، ص ۴۳۷. پولانزاس نظریه سیاسی پر مغزتری نسبت به آلتوسر دارد و چیزهای بسیار بیشتری است که باید در این باره گفته شود. اما درباره این مسئله بنیادین، نظر آلتوسر تصحیح کننده برخی از جنبه های نظریه دولت نهایی پولانزاس است، جنبه هایی که برای توجیه استراتژی های رفرمیستی مورد استفاده قرار گرفته است حتی در دوره اخیر در سال ۲۰۱۵ در یونان. برای مطالب بیشتری درباره دولت نگاه کنيد به هارمن ۱۹۹۱ و کالینکوس ۲۰۰۹، فصل ۲

۳۲-گلننون ۲۰۱۴ و بوسیویچ ۲۰۱۶

۳۳-ویافر، ۲۰۱۷

۳۴-دک لاک و مک لیری، ۲۰۱۷

۳۵-جف، ۲۰۱۷

۳۶-نگاه کنيد به:

[www.whitehouse.gov/inaugural-address](http://www.whitehouse.gov/inaugural-address) (<http://www.whitehouse.gov/inauguraladdress>)

.2017 Jaffe, 37

۳۷-جف، ۲۰۱۷

۳۸-کالینکوس ۲۰۰۱

۳۹-میسون، ۲۰۱۷

۴۰-نگاه کنيد به نقد استراتژی جبهه متحد مردمی در کالینکوس، ۱۹۸۵، صص ۱۵۳-۱۶۵

[843867297865437189-https://twitter.com/LawDavF/status/41](https://twitter.com/LawDavF/status/843867297865437189)

۴۲-ولکوت، ۲۰۱۷

۴۳-اندرسن، ۲۰۱۷، ص ۵۴

۴۴-وضعیت البته در اسکاتلند متفاوت است که در آنجا حزب ملی حاکم اسکاتلند (اس ان پی) به طرز موفقیت آمیزی توانسته کمپین هایی علیه برگزیت به راه بیندازد و اکنون برای دومین بار خواهان یک رفراندوم استقلال است. مردم اسکاتلند بدون شک حق دارند که یگبار دیگر رای بدهند اما اس ان پی هنوز موظف است که توضیح دهد چگونه هدف "استقلال درون اتحادیه اروپا" میتواند به دست آید بدون ریاضت بیشتری نسبت به آنچه اکنون در جریان است.